

بدرود با یار از رفته

□ علی رضا عروضی

یاری مهربان، فرهیخته و دوست‌داشتنی یعنی علی‌رضا عروضی (فرزند برومند سرکار خانم دکتر آذر صنیع (ابتهاج) همسر مرحوم ابوالحسن ابتهاج) از دست ما رفت؛ بی‌مناسبت نمی‌دانم که در آغاز این بخش، برای تسلی مادر به سوگ نشسته، بگویم که در تاریخ ادبیات ایران، سوگ‌سروده‌های فراوانی دیده می‌شود که شاعران در غم از دست‌دادن فرزندان (معمولاً پسران) خویش سروده‌اند. از جمله شاعرانی که پسران خود را از دست داده‌اند، فردوسی، خاقانی، حافظ و جامی‌اند. خاقانی در مرگ پسرش رشیدالدین گفته است:

دریغ میوه‌ی عمرم رشید، کز سرپای
به بیست سال برآمد به یک نفس بگذشت
و در قصیده‌ی دیگر، از زبان فرزند تازه گذشته‌اش گوید:
سر تابوت مرا باز گشایید همه
خود ببینید و به دشمن بنمایید همه
خاک من غرقه‌ی خون گشت مگرید دگر
بس کنید از جزع و اهل جزایید همه
باز در قصیده‌ی دگر می‌گوید:
در فراق تو از این سوخته‌تر باد پدر
بی‌چراغ رخ تو تیره بصر باد پدر
اما غزلی که حافظ آن را در غم از دست دادن پسر رشید و جوانش ساخته است، تأثیری دیگر دارد:

بلبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد
باد غیرت به‌دش خار پریشان دل کرد
طوطیی را به‌خیال شگری دل خوش بود
ناگهش سیل فنا نقش امل باطل کرد
قره‌العین من آن میوه‌ی دل یادش باد
که چه آسان بشد و کار مرا مشکل کرد
ساروان بار من افتاد خدا را مددی
که امید کرمم هممه این محمل کرد
روی خاکی و نم چشم مرا خوار مدار
چرخ فیروزه طربخانه ازین کهگل کرد
آه و فریاد که از چشم حسود مه چرخ
در لحد ماه کمان ابروی من منزل کرد
نزدی شاه رخ و فوت شد امکان حافظ
چه‌کنم؟ بازی ایام مرا غافل کرد
علی‌رضا عروضی را هر کدام از ما (خویشان، دوستان و آشنایان او) از بعدی خاص و از منظری ویژه شناخته بودیم؛ یکی او را به عنوان فرزند، دیگری به‌عنوان پدر، دیگری به‌عنوان برادر، دیگری به‌عنوان همسر، دیگری به‌عنوان خویشاوند، دیگری به‌عنوان دوست و

هم‌شاگردی، دیگری به‌عنوان آموزگار و معلم یا همکار اداری یا کاری می‌شناخت؛ من از طریق سیروس غنی (تنها پسر زنده‌یاد دکتر قاسم غنی) در لندن با او آشنا شدم و ارادتم به علی‌رضا عروضی بیش‌تر به دلیل علایق فرهنگی، کتاب‌خوانی و چاپ کتاب بود؛ دیگران او را از جهت‌های دیگر بهتر از من می‌شناختند، اما همه‌ی ما در یک اصل با هم شریک‌ایم و آن این‌که علی‌رضاعروضی، یک انسان شایسته و یک ایرانی فرهیخته بود که در تمام عمر در هر مرتبه و مقام و جایگاه و پایگاه در خارج و داخل، اسباب افتخار و سرفرازی خانواده، بستگان، دوستان و هم‌وطنان بود. همه، صفا و صمیمیت و لطف او را می‌ستودند و به منش انسانی او احترام می‌نهادند.

علی‌رضا عروضی پس از گذراندن دوره‌ی ابتدایی در تهران به شبانه‌روزی (ریکن کالج) در انگلستان راه یافت و دوره‌ی دبیرستان را در آن‌جا به پایان رساند و آن‌گاه به دانشگاه آکسفورد رفت و در (نیوکالج) دانشگاه آکسفورد در رشته‌ی اقتصاد، علوم سیاسی و فلسفه (EPP) Economics, Politics and Philosophy فارغ‌التحصیل شد و به ایران بازگشت. سپس در سن ۲۵ سالگی به استخدام بانک مرکزی ایران درآمد، ۴ سال بعد مدیر کل امور بین‌الملل وزارت بازرگانی شد و سه سال بعد در ۳۲ سالگی به معاونت آن وزارتخانه رسید. آخرین پست دولتی او معاونت وزارت کشور بود. در همه‌ی این دوران لیاقت درستی و دست‌پاکی علی‌رضا عروضی زبان زد بود. از همین رو در دوران مهاجرت در انگلستان برای اداره‌ی زندگی ناگزیر در شرکت‌های خصوصی به‌کار پرداخت اما هرگز عشق به ایران او را آسوده نمی‌گذاشت، تا سرانجام به ایران بازگشت و مدیریت شرکتی را در دست گرفت. افسوس که هنوز چند سالی نگذشته بود که دست تقدیر رقم دیگری زد و خانواده و دوستانش را داغدار کرد.

علی‌رضا عروضی که از هر دو فرهنگ ایران و مغرب زمین بهره برده بود، به تاریخ ایران زمین عشق می‌ورزید و به آن آگاهی داشت. رویدادهای جهان را نیز با دقت دنبال می‌کرد.

علی‌رضا عروضی، ربیب مرحوم ابوالحسن ابتهاج (پدر بانکداری و اقتصاد نوین ایران) بود. علی‌رضا عروضی در سال‌های پایانی زندگی مرحوم ابتهاج به تدوین و نشر خاطرات خواندنی او پرداخت و با صرف وقت فراوان، به بهترین وجهی در دو مجلد آن‌ها را منتشر کرد. بعد از فوت ابتهاج هم که در بعضی نشریات برون‌مرزی، نقادیهایی از مرحوم ابتهاج شد، علی‌رضا عروضی (و مهدی سمیعی) آن‌ها را پاسخ گفتند و این حفظ‌الغیب را جز بر صداقت و امانت این دو بر چیزی دیگر نمی‌توان حمل کرد. کوچ زود هنگام علی‌رضا را به مادرش آذر ابتهاج، فرزندانش هاشم عروضی و عبدالعلی عروضی، خواهرش الهه بصیری و همه‌ی بازماندگان، دوستان و آشنایانش تسلیت می‌گوییم.

مهندس محمدعلی مولوی

همکار بزرگوار و خویشاوند دانشمند من مهندس محمدعلی مولوی که خوانندگان این ماهنامه با آثار قلمی او آشنایی دارند، ما را تنها گذاشت و به باغ مینو خرامید.

سیدمحمدعلی مولوی عربشاهی متولد ۱۳۲۰ در تهران، فرزند زنده‌یاد استاد سیدمحمدباقر سبزواری (استاد دانشکده‌ی الهیات دانشگاه تهران) بود. تحصیلات دبیرستانی را در دبیرستان رشدیه گذرانید و سپس در رشته‌ی مهندسی الکترومکانیک در دانشگاه تهران به ادامه‌ی تحصیل پرداخت. از هم‌دوره‌ی‌های او یکی مهندس مهدی مقدس‌زاده از میلیون ساکن پاریس است. مولوی در ۱۳۴۲ به عضویت در کمیته‌ی مرکزی «حزب ملل اسلامی» (با همکاری سیدمحمد کاظم بجنوردی و محمدجواد حجتی کرمانی و...) درآمد و پس از دستگیری هم‌زمان خود، در ۱۳۴۴ از تکمیل تحصیلات خود در دانشکده‌ی فنی دانشگاه تهران بازماند و با لباس میدل (دشاشه) از ایران گریخت و در کشورهای عراق، سوریه، لبنان و مصر ضمن فعالیت‌های سیاسی به تکمیل تحصیلات خود ادامه داد و سرانجام در رشته‌ی الکتروتکنیک (برق فشار قوی) از آلمان مدرک مهندسی گرفت؛ و در ۱۳۵۸ پس از پیروزی انقلاب به ایران بازگشت، اما هیچ‌گاه (به‌خلاف بسیار کسان دیگر) از پیشینه‌ی مبارزات سیاسی خود، سودجویی نکرد؛ بلکه به‌خواهش من و دیگر دوستان دائر به تدوین خاطرات دوران مبارزات سیاسی‌اش هم توجهی مبذول نداشت. از جهت علمی، بیش‌تر علاقه‌ی علمی استاد مولوی به تاریخ علوم در حوزه‌ی تمدنی اسلام بود. به‌همین دلیل علاوه بر بیش از پنجاه مقاله که در «دایرةالمعارف بزرگ اسلامی» که خود مدیریت بخش علوم آن را به‌عهده داشت، نوشته است، از اعضای هیات تحریریه و مشاوران مجله‌ی تاریخ علم (نشریه‌ی پژوهشکده‌ی تاریخ علم - دانشگاه تهران - زیر نظر دکتر هادی عالم‌زاده) نیز بود. مهندس مولوی در روشن کردن تاریخ سیاسی معاصر ایران نیز مجدانه کوشش داشت و چندین مقاله‌ی او در معرفی چهره‌های سیاسی / ادبی ایران و اسلام در **دایرةالمعارف بزرگ اسلامی** (از جمله آتاتورک، آخوندزاده، جلال آل احمد و...) چاپ شده است.

وی هم‌چنین در تاسیس دایرةالمعارف ایران‌شناسی با ما همراه بود و هم یکی از ویراستاران کتاب **نامواره‌ی امین: چهل گفتار در ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی** از انتشارات دایرةالمعارف ایران‌شناسی بود و خود او هم در آن مجموعه، مقاله‌ی نوشت، هم‌چنان که در چندین مقاله‌ی بحث‌انگیز در **ماهنامه‌ی حافظ** به نقد نظرات بعضی از همکاران مجله (از جمله دکتر محمدرضا جلالی نائینی، تیمسار سرلشکر ناصر فرید، امیر عارفی جویستانی و...) پرداخت. استاد مولوی عربشاهی در ۲۷ فروردین ۱۳۸۵ به بیماری سرطان درگذشت، پیکر پاک او روز سه‌شنبه ۲۹ فروردین ۱۳۸۵ از مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی تشییع و پس از سخنرانی آقایان دکتر صادق سجادی، سیدمحمد کاظم بجنوردی، یونس کرامتی، استاد محمدجواد حجتی کرمانی در بهشت‌زهرا در قطعه‌ی هنرمندان و استادان در کنار دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، دکتر شرف خراسانی و استاد محمدتقی دانش‌پژوه دفن شد.

مهندس عیسی تاج‌بخش

مرحوم مهندس عیسی خان تاج‌بخش، از چهره‌های خدمتگزار، نیکوکار و دین‌باور جامعه، در فروردین‌ماه ۱۳۸۵ بدرود زندگی گفت. مهندس تاج‌بخش، از طرف پدر از خاندان قاجار و از طرف مادر نوه‌ی احتشام‌السلطنه (دومین رییس مجلس شورای ملی) بود. مهندس تاج‌بخش تحصیل‌کرده‌ی آلمان و در جوانی از کارمندان وزارت پست و تلگراف بود، سپس به شغل آزاد روی آورد و فنادی یاس را در بهارستان تاسیس کرد. او در کارهای خیر پیش‌قدم بود و از جمله از قدیمی‌ترین اعضای هیات امنای مسجد جامع خاتم‌الانبیای تهران پارس و عضو دائم انجمن خیریه‌ی شمال شرق تهران (پرورشگاه محمودیه) بود و در آن امور با مرحومان استاد سیدعلینقی امین، حسن مخبر فرهمند، جمال اخوی، حسن علوی، جعفر بانیانی و آقایان تیمسار سرلشکر تقوی شیرازی، دکتر جمشید لثالی، دکتر کریم متحدان همکاری و... داشت. مجلس یادبود او در مسجد جامع خاتم‌الانبیای تهرانپارس برگزار شد و در آن مجلس، من در کنار آقایان فضل‌الله کاسمی، رضا سجادی، دکتر غلام‌عباس توسلی، بلورچی نشسته بودم و خطیب دانشمند آقای حاج شیخ علی مهاجرانی طی سخنرانی خود از خدمات آن مرحوم تجلیل نمود.

درگذشت مرحوم مهندس عیسی تاج‌بخش را به بازماندگان محترم ایشان بویژه پسرانش آقای محمود تاج‌بخش و آقای بشارت تاج‌بخش و تنها خواهر بازمانده‌اش سرکار خانم مریم هومن (همسر مرحوم دکتر احمد هومن استاد فقید دانشگاه تهران و رییس اسبق کانون وکلای دادگستری) و همه‌ی خانواده‌های وابسته تسلیت می‌گوییم.

مهندس ناصر نادران

مهندس ناصر نادران (فرزند آقای مهندس محمدحسن نادران و خانم مهندس اشرف امین) در آخرین روزهای سال ۱۳۸۴ جان به جان آفرین داد. سرکار خانم فاطمه عربشاهی سبزواری (مادر بزرگ ناصر نادران) این دو قطعه شعر را برای او ساخته است:
عزیزم از غم مرگ تو خون جگر گشتم
ز درد دوری و هجر تو دربه‌در گشتم
تو در بهشت به دامان باب در خوابی
من از فراق تو بی‌خواب تا سحر گشتم



آمدم من بر مزارت تا دلم گیرد قرار
تا ببینی رفته از جان و تن من اقتدار
آرزو بودم ببینم شادی‌ات را ای پسر
جای شادی در عزایت گشته‌ام من اشکبار
نیست دیگر طاقتم چون دورم از دیدار تو
نیستی دیگر پسر جان از چه‌ام اندر کنار
شاد بادا روح تو در آسمان‌ها ای پسر
در حریم اولیا در سایه‌ی هشت و چهار
ناصر بادا خداوند دو عالم ناصرت
وز عربشاهی دگر شادی ندارید انتظار

استاد منصور یاحقی

استاد بزرگ موسیقی، استاد منصور یاحقی در اواخر اسفند ۱۳۸۴ جان به جانان سپرد. او شاگرد مستقیم حبیب سمعی، خواهرزاده‌ی حسین یاحقی و برادر پرویز یاحقی بود و نامش در تاریخ موسیقی ایران ماندگار است. آیین چهلمین روز درگذشت او در روز چهارم اردیبهشت ۱۳۸۵ در تالار جام جم با حضور انبوهی از استادان موسیقی و اهالی فرهنگ و اندیشه و شاگردان و خویشان استاد برگزار شد. بیژن ترقی این رباعی را به خواش مهندس سیامک یاحقی برای سنگ مزار استاد منصور یاحقی ساخته است:

گلزار پُر از شور و نوای تو بود
لبل همه مست نغمه‌های تو بود
آرامگه تو قبله‌گاه هنر است
این خاکِ غم‌آلود چه جای تو بود؟

تسلیت

ضایعه‌ی جبران‌ناپذیر فقدان استاد محمدعلی مولوی را به همسرش سرکارخانم خلیلی عراقی (دختر دانشور مرحوم سیدجواد خلیلی عراقی از سردفتران قدیمی و سرشناس اسناد رسمی تهران)، دخترانش خانم‌ها نرگس مولوی عربشاهی و سوسن مولوی عربشاهی و تنها پسرش سیدمحمدباقر مولوی عربشاهی و خواهران و برادرانش و جمیع خانواده‌های داغدار تسلیت می‌گوییم.

هیات مشاوران علمی و کارکنان ماهنامه‌ی حافظ

حسن ختام:

به زمین نفس برآمد که زمان غم سرآمد

به نسیم زلفِ سنبل به شب بهار حافظ
ز شمیم ژاله پُر شد دل مرغزار حافظ
به زمین نفس برآمد، که زمان غم سرآمد
ز فروهران آبی سحر از بهار حافظ
چمن از شکوفه‌ها و نفحات صبح پُر شد
وطن از ترانه‌های شعرای بار حافظ
همه اهل فضل و ایمان، همه عارف و سخندان
به تمام معنی انسان، همه خاکسار حافظ
همه بر اصول پایست، قدحی ز لاله در دست
ز شراب معرفت مست سرچشمه‌سار حافظ
به حضور سبز یاران، ز میان تک‌سواران
ز دیار سربداران بنگر به یار حافظ
به سرش چو تاج زرین ز ره ادب نهادند
لقب «امین» بدادند بشد افتخار حافظ
به سیاست زمانه بود آگه این یگانه
به پژوهش و تفحص چو به روزگار حافظ
به صفات حق‌پسندش سخنان هم‌چو قندش
که به کاروان پندش بود حمله‌دار حافظ
ز حقوق اجتماعی، ز پژوهش و سیاسی
بدهد نوید تازه دل هوشیار حافظ

سخنان هم‌چو گوهر به برآورد زهر در
بشود همه مصور در شاهوار حافظ
چو ز دل وطن پرست است رو به سوی ملت آرد
که بود قلوب مردم چو در اختیار حافظ
به طلیعه‌ی بهاران، به ترانه‌های باران
به سرود آبشاران ز طلاهدار حافظ
شریان نخل دانش، کند آبیاری، آری
نبود توان خزان را گذر از مدار حافظ
سخنان نغز و شیوا به ترانه‌های زیبا
که به دست لایق او شود انتشار حافظ
که فراتر از زمانه سخنش به هر کرانه
برود به صد ترانه بود اقتدار حافظ
به سروده‌ی معاصر بود اهل فن ناظر
شعرای عصر حاضر همه وامدار حافظ
نه به شاخه‌ی نبات است که ورا چنین نبات است
سخنش ز حق برات است که شده نثار حافظ
سخنی ز (شهریار) سخن آورم که فرمود
چه بسا که شهریاران شده ریزه‌خوار حافظ
که هزارها هزاره چو به پا کند هزاره
به هزار نخل نارنج به سر مزار حافظ
دل شب سروش رحمت به هزار شکر نعمت
به سیو می مودت شد عیان به بار حافظ
به ندای حق‌پرستی، که بگفت ایا که هستی
صنما چه خوش نشستی تو به مرغزار حافظ
همه حسرت مقام تو به صد نیاز دارند
که خوشا تو مرغ حقی همه در جوار حافظ
به مقال صبح مستان، به مغان خاورستان
که ز خاک آذرستان بود اشتهار حافظ



ابراهیم حقی بستان آبادی - تهران

حافظ: این شعر به قلم آقای شیخ ربیعی از استادان خط معاصر، خوشنویسی شده و در قاب بزرگی به دفتر مجله اهدا شده است.